امام زمان عج کیست

فلسفه ناجی موعود

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان کتاب : امام زمان عج کیست؟

مؤلف : استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف :۱۳۸۷

تعداد صفحه:۸

بسم الله الامام المبین

۱ – ناجی موعود تحت عناوین و نامهای متفاوتی در همه فرهنگها و مذاهب جهان دو جنبه دارد : یکی جنبه تاریخی آن و دیگری جنبه نفسانی و روانی . حضور این معنا و انتظار در نفوس بشری بعنوان آخرین امید به رستگاری روح عین آخرین امید به رحمت خداست که در طول تاریخ در همه اقوام بشری جاری و ساری بوده و تا به امروز ادامه یافته و بلکه مستمراً بر شدت عمق این باور و انتظار افزوده شده است بمیزانی که بشر از خودش و وعده های اقتصادی و سیاسی و علمی و فنی نومید شده است . و امروزه اوج این نومیدی از خود و امید به خداست که بصورت امید و انتظار ظهور ناجی خود نمائی می کند که تنها انگیزه روحی بقای بشر در جهان است و بمیزانی که این امید و انتظار از میان برود بشر به خود کشی و خود براندازی گوناگونی مبتلا می شود تا آنجا که نسل خود را از زمین براندازد .

۲– امید به نجات بواسطه ظهور ناجی موعود ، تنها ایمان و اتصال بشر آخر الزمان به خداوند است . بشری که رسالت انبیای سلف را عیناً و ذهناً از دست داده و خدای آسمانی نبوتها پاسخگوی گمشدگی او نیست و وجودش را معنا و هویت نمی بخشد و گوئی خدای آسمان مرده است . ناجی آخرالزمان همان ظهور خداوند در عالم خاک و از کالبد بشر است .

۳ – وعده ظهور ناجی موعود فقط مربوط به عرصه ختم نبوت و آخر الزمان هم نیست ولی در این دوره این وعده و باور هزاران بار شدیدتر شده است زیرا خلاء و فقدان خدای آسمانی و از میان رفتن ایمان عرصه نبوی موجب اوج گیری این باور بوده است . عشق به دیدار خدا در عالم خاک عشق ازلی فرزندان آدم بوده است و هرگز ایمان و اتصال به خدای آسمانی ارضاء کنندهٔ دل و جان انسان نبوده است و لذا پیامبر بزرگی چون موسی (ع) که مصاحب با خدا بوده در عطش دیدار با اوست که ماجرایش را درقرآن می خوانیم بنابراین این عشق در انبیای سلف بمراتب بیشتر از مردمان عادی بوده است و این است که پیامبر اسلام می فرماید که « ای علی تو نور باطن همه پیامبران بوده ای و زهی افتخار بر من که تو را در بیرون از خود دیدار می کنم »

۴ – آنکه رسالت دینی را در خود ، در خاندان و نژاد و سپس جامعه خودش در حد توان و امکانات به کمال برساند بر عرصه امامت که دین و نبوت و وحی باطنی است وارد می شود . به همین دلیل نخستین کسانی که به امامت رسیدند پیامبران اولوالعزم بودند که ابراهیم « ع » اولین آنهاست .و اینان نخستین ناجیان موعود و تجلی خدا در عالم خاک هستند و نور هدایت حق برای خلق بر روی زمین . بدین ترتیب زمین هرگز از وجود امامان خالی نیست . و اما این مقام در عرصه ختم نبوت یعنی ختم وحی آسمانی ، از وادی معرفت نفس و عرفان علی (ع) رخ می نماید و این به آن معناست که راه ارتباط انسان با خدا از طریق تعمق در نفس ممکن شده است که این همان صراط المستقیم و راز ختم نبوت می باشد .

۵ - انسانی که در طلب و انتظار و جستجوی ناجی است یا این ناجی و امام را در خویشتن می یابد که خود مقام امامت است و یا امامی را در بیرون از خود می یابد و به او متعهد و مربوط می شود که این هدایت است . ارتباط با خدا در خویشتن و یا در وجود یک پیر روحانی .

۶ – ارتباط با خدا در خویشتن مستلزم عمری جهاد بر علیه نفس و اراده خویشتن و تزکیه ومعرفت نفس و نبردئ بر علیه جبر های زمانه است که آنهم جز به یاری قوای غیبی وماورای طبیعی وارواح طیبه معصومین ممکن نمی آید . و این کار شیر مردان خداست که دل از هر چه دنیا و اهلش و نیز دل از خویشتن بر کنده اند وراه فقر وتنهائی و فنا گزیده اند . و اینان کسانی هستند که امام و ربشان خود خداوند است که بواسطه نوری که در دلشان بر افروخته هدایتشان میکند و از ضلالت و ناپاکیها میزداید . واینان خلفای خداوند بر روی زمین هستند و امامان خلق و منجیان درماندگان و مستضعفین .

۷ – و اما ظهور جهانی ناجی موعود که عمدتاً تحت عنوان مهدی و مسیح شهرت دارد ظهوری قهری و بنیان بر افکن کل اساس ستم و کفر و جهل و دجالیت مدرن و مدرنیزم و تکنولوژیم است . یک انقلاب کامل و همه جانبه جهانی است که اجل این تمدن است و اساساً براندازی بنیاد کفر است و نه امر هدایت

فردی . بلکه واقعه بود و نبود و حق است که به تمام و کمال فرود می آید و آنان که انکار می کنند هلاک و نابود می شوند و اندکی که تصدیق می کنند جان بدر می برند و مجال توبه و انابه می یابند .

۸ – بنابراین تعجیل برای این ظهور قهارانه ناجی تعجیل عاقلانه و مؤمنانه نمی تواند باشد و مثل تعجیل در بر پائی قیامت کبری است زیرا این واقعه هم قیامت تمدن بشری بر روی زمین است .

۹ – آنکه در نجات خویش به جستجوی بیداری و رستگاری روح و هدایت خویشتن است به جستجوی امامی حق در عرصه غیبت است . و این جستجوی رحمت و نجات حقیقی است ، قبل از آن قیام و قیامت جهانی .

۱۰ – امامت و هدایت حاصل از آن ، عالیترین واقعه ای است که در عالم هستی رخ داده است زیرا مخلوقی آنهم ضعیفترین مخلوقات خدا ، بر جای خدا می نشیند و دیگران را هم به این حریم می کشاند . و لذا در ک این حقیقت به مثابه درک عالیترین حقایق است و درک مقصود خدا از خلقت . و این ادراک همان نور هدایت است و آن واقعه ای که عالیترین و ماندگار ترین بخش از فرهنگ و معرفت و احساس و اندیشه و ادبیات را در طول تاریخ پدید آورده است که معروف به عرفان است . و این همان توشه حیات جاوید است و جز این بشر با مرگش هیچ غذائی برای ادامه حیات ندارد و به قحطی دوزخ دچار می شود .

۱۱ – واما امام و یا ناجی عرصه رحمت و شفاعت و هدایت در دوره غیبت چه می کند و اصولاً معنای نجات چیست . نجات از چه ؟
نجات از چاه تن و طبیعت خویشتن و نجات از جبر های زمانه . نجات از عذاب و قحطی غرایز و نیاز های فردی ونجات از عذاب روابط اجتماعی و عاطفی . نجات از دریوزگی رزق و عاطفه . نجات از امراض و مصائب مسری ، نجات از جنون و جنایات و ناامنی های اجتماعی واقتصادی . و نجات از اسارت روح در تن و نجات از تنهائی . و امام برآورنده همه حاجات طالبان و توبه کننده گان و مؤمنان است زیرا خلیفه خداست و هر دعائی به درگاه خدا جز بر آستانه وجود امام اجابت نمی شود . و اینگونه است که پرستش خالصانه خداوند از درب وجود امام ممکن می آید ، پرشتش خدا از درب عبودیت واخلاص ونه صفات و نیازها . امام پالایشگاه رابطه خدا و خلق است .

۱۲- و اما شرایط کسی که مستحق این نجات می شود چیست ؟ اصولاً چه کسی می تواند به امام بر حقی برسد و سپس حق وجودش را درک و تصدیق کند تا مستحق نجات گردد . بسیاری بر حسب اتفاق وجود مرد حقی را درک می کنند ولی قدرت تصدیق قلبی او را ندارند یعنی استحقاق دریافت رحمت و شفاعت و هدایتش را ندارند . و برخی از شفاعت امامی بی چون و چرا برخوردار می شوند ولی استحقاق هدایت ندارند و لذا دوباره به دوزخ اعمال خود بر میگردند .

۱۳- به بن بست رسیدن با تمامیت خویشتن و درک این بن بست و توبه و ندامت از زندگی گذشته خویش حداقل شرط درک وجود امام بعنوان ناجی و هادی است .

۱۴ – آدمی یا بواسطه معرفت نفس قبل از رسیدن به طبقه هفتم دوزخ بن بست راهی را که درپیش گرفته درمی یابد و به توبه و ندامت از کل حیات و هستی گذشته خویش می رسد و یا بواسطه غایت و اشد عذابها این بن بست را درک می کند و آماده توبه می شود . اولی به جستجوی یک ناجی بر می آید که دیر یا زود به انسان مخلص می رسد و نجات می یابد و به راه هدایت می آید . ولی دومی حداکثر طالب رفع عذاب است و هدایت را نمی طلبد . و میلی به خروج از دوزخ اعمال و امیال خود ندارد . او اصولاً خود را مسبب نمی داند . اهل هدایت کسی است که خود را علت سرنوشت خود بداند .

۱۵ – کسی به امام می رسد که جداً به جستجوی ناجی خود باشد . و مدتها در این جستجو راه پیموده باشد مثل تشنه ای که در کویری برهوت آب را جستجو می کند . نجات محصول انتظاری قلبی و جستجوی عقلی و تلاش عملی است .

۱۶ - « نجات » یک نوع ایده آل از موضوعات زندگی نیست . نجات یکی از افکار و نیاز ها نیست . بلکه تمامیت احساس و اندیشه یک انسان است که که همه افکار و اعمال و امیال او را تحت فرمان دارد و فرمانده کل راه و روش زندگی است .

۱۷ – انتظار ناجی یکی از انتظارات زندگی مثل انتظار دریافت حقوق اول ماه و یا انتظار رسیدن به تعطیلات آخر هفته و سال و یا انتظار به وصال رسیدن با محبوب خود و یا انتظار خانه دار شدن و یا دریافت مدرک تحصیلی و امثالهم نیست . انتظار رسیدن به ناجی انتظار رسیدن به وضعیتی از زندگی است که تمامیت زندگی فرد را تا ابد از وضع موجودش خارج کند و از تمامیت خودش برهاند . انتظار نجات همانا انتظار نجات ازخویشتن خویش و همه بستگی های خویش است . یک واقعه آنی و موقتی نیست بلکه یک واقعه ابدی است ، یک جریان بی پایان است که کل زندگی فرد را دگرگون سازد و نه بخش هائی ازآن را .

۱۸ - « نجات » یک مدینه فاضله و بهشت تصویری در ذهن فرد نیست . یک ایدئولوژی دینی یا فلسفی هم نیست بلکه رهائی از ذهن و احساس و امیال و اهداف و بستگی ها و عواطف و عشق و نفرتهاست . آدمی تا بواسطه خود شناسی به حداقل بن بست با تمامیت خود نرسیده باشد عطش نجات را ندارد و لذا هیچ ناجی قادربه نجات او نیست .

۱۹ – نجات یعنی نجات از هسته مرکزی ارادۀ خویشتن . و عشق به نجات عشق به کسی است که تو را از تو بستاند و ازشرت برهاند .

۲۰ – نجات به معنای نجات ازیک بیماری یا گرفتاری و ناکامی نیست . نجات از چیزی در بیرون نیست بلکه نجات از خود خویشتن است . آدمی تا به مرگ خویشتن به تمام و کمال راضی نشده باشد طالب نجات نیست و پذیرای نجات هم نیست یعنی استحقاق درک و تصدیق ناجی را ندارد .

۲۱ – اراده به نجات خویشتن و عطش پیدا کردن ناجی برخاسته از عطش مرگ و وسوسۀ خودکشی در بشر است . همانطور که در روایات دینی یکی از علائم ظهورناجی ، خودکشی های دسته جمعی در جوامع است .

۲۲ – پیامبران خدا فقط این رسالت را داشتند که بشر را از ابتلای به نفس خود بترسانند و بر حذر دارند و به رحمت خداوند امیدوار نمایند و بشارت به ظهور ناجی دهند . این ناجی همان امام است .

۲۳ – برخی ازپیامبران همچون ابراهیم و موسی و عیسی و داود و محمد پس از پایان رسالت و ابلاغ خود به مقام امامت رسیدند و ناجی شدند یعنی خود قدرت شفاعت و هدایت یافتند . و برخی دیگر از امامان از خارج از قلمرو نبوت و از وادی معرفت نفس به امامت و مقام ناجی گری رسیدند که اینان معروف به عارفان و اولیاء هستند که مثال خضر یک نمونه مشهور است . ولی در دوره غیبت و ختم نبوت ، سلسلۀ اولیاء هرگز منقطع نشده است و در هر عصر و اجتماعی ، یک امام زنده در میان مردم می زیسته که طالبان نجات را یاری می داده است .

۲۴ – امامان و ناجیان دوره غیبت ، امامان و ناجیان عدۀانگشت شماری از مردم بوده اند واکثراً بعد از مرگشان بر عامۀ مردم آشکار و معرفی شده و تصدیق گردیده اند . و برخی از آنان بدست مردم و اکثراً بواسطه کسانی که شفاعت یافته بودند کشته شدند . چرا که این شفاعت یافتگان بعد از نجات دوباره به کفر و ستم روی نموده و دچار عذابهای عظیم شده و این عذابها را به امام نسبت میدادند و از جانب او می دانستند . چرا که خداوند از منشأ وجود امامان خود رحمت یا غضب خود را بر مردمان نازل می کند .

۲۵ – امامان هر عصری از جانب اکثر مردمان کافر و جاهل متهم به بی عاطفگی بوده اند چرا که با نژاد ونژاد پرستی در ستیزند که کارگاه کفر بشر است و لذا پیروان خود را از این کفر منع می کنند . زیرا آنچه را که عامه بشر ، عشق و عاطفه و ایثار می نامد در حقیقت غایت خود پرستی و آدمخواری وشیطنت است .

۲۶ – کسی را که امام یا ناجی هر عصر و جامعه ای می نامیم در یک کلام انسانی اهل باطن و دارای علم لدنی است و بر اسرار نهان خلایق آگاه و بینا می باشد و این همان توصیفی است که در قرآن درباره آدم ابوالبشر آمده است که بر اسرار نهان ملائک آگاه بود و بدینگونه ملائک بر اوسجده کردند و ابلیس و پیروانش انکار و تکبّر نمودند . در واقع امامان هر عصری همان وارثان آدم بعنوان خلیفۀ خدایند و محل

سجود ملائک و انکار شیاطین می باشند .یعنی مظهر آدمیت بر روی زمین هستند ودعوت بـه آدمیت مـی کنند . یعنی امامان به زبان ساده اهل معرفت نفس می باشند و چون خود را می شناسند بر باطن خلایق هم آگاه هستند و این منشأ کل قدرت معنوی آنهاست . این همان عرفان است یعنی مکتب معرفت نفس .

۲۷ – همانطور که ابلیس برای سرپیچی از امر خداوند در سجده کردن بر آدم متوسل بـه توجیـه دروغین خداپرستی بیواسطه شد در هر عصری نیز پیروان ابلسی برای انکار امامان متوسل بـه خداپرستی ذهنـی و آسمانی می شوند یعنی کاسه داغتر از آش می شوند وبرای خدا دل می سوزانند و این منشأ کفر و الحاد و ارتداد به امامان است .

۲۸ – شقی ترین دشمنان امامان در هر عصری پیروان مذهب شرک هستند کـه دم از خداپرستی ذهنـی مـی زنند که همان هوای نفس خودشان است کـه مـی پرستند . یعنـی پیروان خدای آسمانی شقی ترین دشـمنان خدای زمینی هستند و بـرای انکـار امامـان متوسل بـه احکـام وشعائر انبیـای سلف مـی شوند وگـوئی هرگـز راضی به ختم نبوت نیستند و خدا را تا ابد نادیده و نابوده می خواهند یعنی منکر قیامت هستند زیـرا امامـان پرچم داران قیامت می باشند و رسولان قیامت .

۲۹ – امام ، عارف بر انسان و جهان و زمان است و لـذا بـانی وبیانگرمعارف غیبی و باورهـای دینـی بـه علوم و عقاید عقلی به عینی است . یعنی کارگاه و دانشگاه تبدیل دین به علم می باشد . و متافیزیـک را در فیزیـک و آخرت را در دنیـا و بـاطن را در ظـاهر تعیّن و تبین مـی کنـد و نـهایتـاً مومنـان را بـرای دیـدار بـا پروردگار مهیا می نماید و این همان مقدمه قیامت است .

۳۰ – دریائی از روایات و پیشگوئی های دینی دربارۀ ظهور نـاجی موعود در مـذاهب گونـاگون وجـود دارد که بسیاری از این نشانه ها در قرون و اعصار قبل رخ نموده است و لذا این سوال مطرح می شود کـه پـس چرا ناجی ظهور نکرده است . ولی اگر مسأله امامت را در عرصه غیبت درک کنیم پاسخ ایـن سـوال را مـی یابیم . فقط آن علائمی که مربوط به به ظهور جهـانی نـاجی موعود می باشد بطور تمـام و کمـال رخ نـداده است ولی بسیاری از آن علائم در دهه اخیر در کل جهان در حـال رویدادن است و ظهـور عنقریب وجهـانی ناجی را نوید می دهد . ولی از آنجا که در هر عصر و جامعه ای امـامی بـوده است لـذا برخـی از آن علائـم مذکور هم روی نموده است که مربوط به حضور و ظهور امامی در قلمرو یک گروه یا جامعـه خاصـی بـوده است . و حتی یک فرد به هنگـام شنـاخت امـام خودش بـا برخی از این علائم در زنـدگی خـود و یـا حتـی در طبیعت روبرو می شود مثل ماه و خورشید گرفتگی . و برخی از این علائم کـاملاً خصوصـی و فـردی هستند و به رویت عامه در نمی آیند و یا عامه متوجه آن نمی شوند و اگر هم می شـوند علـت و حـق وارزشش را درک نمی کنند و متوسل به توجیهات خرافی ویا علمی و نجومی می شوند .

۳۱ – ظهور ناجی و هادی در عرصه غیبت یک مسأله کاملاً خصوصی و فردی برای طالبان نجـات اسـت و این سخن امام صادق (ع) درست است که « فرج همان انتظار است » یعنی فرج امام حاصل شدت و عمق انتظار نجات در دل یک فرد است و بدینگونـه است که امامت به مثابه کمـال نعمت خدا در دین است وگرنـه ظهور جهانی ناجی چه مشکلی از میلیارد ها انسانی که در ماقبل این ظهور زیسته و مرده اند ، حل مـی کنـد و آنها چه گنـاهی کرده اند کـه زود تر بدنیا آمده و رفتـه اند . هر کـه جداً امـام و نـاجی خـود را صدا کنـد بسویش می آید و حتی نیازی به جستجوی جغرافیائی نیست . و انسـان تـا از کل خـودش نومید نشـده باشـد ناجی را نمی طلبد حتی اگر در خانه اش باشد .

۳۲ – در عرصه غیبت ، این امام نیست که خود را امام می نامد بلکه مؤ منـان و مریدان او هستند کـه او را امام می نامند که آنهم طبق امر امامان اولیه بایستی در تقیه باشد و هر کجا که از تقیه برون افتاده است چه بسا موجبات قتل امام را فراهم آورده است . امامان عرصه غیبت به قول امام علی (ع) علمـای ربـانی هستند یعنی کسانی که تحت تعلیم و تربیت خود خداوند قرار دارند و حاملان علوم الهی و لدنی هستند .

۳۳ – یکی از رسالت های امامان عرصه غیبت بیدار کردن آن افراد و گروههائی از بشر است که هنوز بـر عرصه فطرت و مذهب و وجدان و عقل و بلوغ تـاریخی وارد نشده و در جاهلیت بسر مـی برنـد یعنـی فـرق خوب و بد و باید و نباید و معروف و منکر را نمی دانند و غرق در غرایـز حیوانی خویشند . بخـود آوردن این افراد از جمله رسالتهای واجب امامان عرصه غیبت است کـه آنـان را بـا اصل عرف و شرع و و عقـل آشنا سازد و این آشنائی البته یک امر آموزه ای و کلامی نیست بلکه به مثابه دمیدن روح در کالبد آنهاست

و آنها را از قلمرو میمون دو پا خارج کردن و به عرصه بشریت وارد نمودن است . امامان هر عصر خود به پای خود بسوی این نوع افراد و خانواده ها می روند و این به معنای تکمیل رسالت انبیای الهی در دوره ختم نبوت است . و این بخش از شاقه ترین رسالت امامان این دوره است که به مثابه زنده کردن فسیلهای چند هزار ساله بشری است آنهم در عرصه مدرنیزم و تکنولوژیزم که حتی هوش حیوانی را از بشر ربوده است . این افراد و خانواده ها حاصل نژاد هائی در تاریخ بشرند که هنوز از فطرت دینی و انسانی بیگانه مانده اند یعنی متعلق به شقی ترین نژاد ها بر روی زمین می باشند که حتی ازعرف بشری که حداقل آداب دینی می باشد بیگانه اند . یعنی سنگدلترین بقایای بشری که در طول تاریخ در مقابل دین خدا مقاومت کرده اند .

۳۴ – امام معمولی ترین و انعطاف پذیرترین مردمان است و با هر گروه و خصلت و طبع و مذهب و فرهنگی سازگار است . و گوئی که اصالت هر فرد و نژادی است و امّ مردم است . و با این احوال همه اعمال و وگفتار و اشاراتش حاصل کرامت و شفاعت و گشایش در کار مردم است بی هیچ فوت و فن و واسطه ای و حتی ادعا و تذکری در باب آنچه که برای مردم می کند . امام چون نور ، تا اعماق قلوب سنگدلترین آدمها جاری می شود و آنان را ازدرون و بیرون راه می نماید بی هیچ منّتی . و فقط آنرا که دعوی ارادت و طلب هدایت کند تحت ولایت خود می گیرد و تربیت می کند . امام از نفس هر کسی به اسرار و دردرهای اونزدیکتر است وخود خویشتن هر انسان است و و لذا هر کسی او را اسوه کمال خود می یابد و چه بسا او را با خودش اشتباه می گیرد . امام خلیفه مردم است . او بر جای مردم و مردم در او زیست می کنند . نور خود را به مردم می دهد و ظلمت و بار گناهان مردم را به خود می گیرد تاپاک کند . مردم در وجود امام پاک و بخشوده و شفاعت می شوند .

۳۵- امام باقی مانده آدمیت بر روی زمین و در گذر تاریخ است و جز بواسطه وجودش هیچ خیری در حیات دنیا برای کسی ممکن نمی آید . و هر که او را نشناخت خیر و خوبی و برکت و محبت و رونق و جوشش زندگی را نشناخت و هر که او را انکار کرد در شرارت خود سرنگون شد . هر که او را دوست بدارد خود را دوست داشته است و هر که با او عداوت کند دشمن خویشتن است . هر که او را جداً طلب کند بسویش می آید . و هر که او را بر خود ترجیح دهد به حق خود می رسد .

۳۶ – همه خود را شبیه به او می یابند ولی او شبیه به هیچ کس نیست . او دائماً از خود فرا می رود و لذا هرگز نمی توان او را در چهار چوب معینی از ادراک یافت . او شکننده ظرف ادراک مردم است . او همواره دگر است و نو است و خلاق . و لذا در هر دیدار و درکی بکلی دگر و بدیع است و هر که او را در هر نوبتی می بیند به شکل و معنا و هویتی دگر می یابد . و لذا هر که از او تقلید کند دیوانه می شود و عدوی او می گردد چون ناکام می شود . تبعیت بی چون و چرا تنها راه نجات و هدایت و تعالی بلا وقفه است . او رشد است . او همواره برتر از تصور و قضاوت حتی نزدیکترین کسان خویش است او قلمرو الله اکبر است و تأویل تکبیر پروردگار .

۳۷ – آنچه که هدایت امام نامیده می شود در یک کلمه چیزی جز مکتب و درجات دوست داشتن نیست . هر که محبت او را بچشد هر محبت دیگری از چشم و دل و ذائقه اش ساقط می شود و در واقع در می یابد که به تازه گی مواجه با محبت شده است . ولی کسی می تواند محبت امام را تا به آخر بنوشد و هضم و جذب نماید و تا مقام اخلاص بالا رود که قهر امام را هم پذیرا گردد و از آن نگریزد زیرا قهرش اشد مهر اوست و امر هدایت توحیدی فقط بواسطه قهر امام ممکن می شود . قهر پذیری از جانب امام میزان هدایت ورشد پذیری و حق پذیری است .

۳۸ – امام به کافران فقط می بخشد و شفاعت می کند و هیچ از آنها نمی خواهد . ولی با مؤ منانش چنین نیست و بلکه کل دنیای ظلمانی شان را از آنان می ستاند و این سیر تعالی مرید است و پلکان هدایت بسوی امامت ذات خود مرید .

۳۹ – امام ،ضد نژاد خویشتن است و لذا مریدان هم خواه ناخواه بسمت نژاد زدائی می روند و این کل قلمرو تزکیه و رشد مریدان است که بستر تزکیه قلب می باشد .

۴۰ – فقر با فخر وبی نیازی ، تنهائی با عزت و استقلال وسربلندی ، شجاعت در قبال جبر های زمانه ، معرفت بر انسان زمان خویش ، قدرت بلاغت و کلام ، کرامت بیان و انقلاب در قلوب مردمان از جمله

علائم بدیهی آشکار در وجود امام است . امام باید از زمان خود وجهان خود فراتر و پیش تر باشد و قدرت بینش و پیش بینی امور را بواسطه معرفت داشته باشد و دجالان دوران را شناخته و بشناساند ونوری فراسوی تاریخ بشر باشد . هر که به درجه ای این صفات را داشته باشد امامی برای مردم خویش است و ارادت و اطاعت از او موجب نجات وهدایت و رهائی از مظالم دوران است . امام مظهر هویت ویژه و بی همتای انسان عصر خویش است و در عین حال که با مردم و در مردم زندگی می کند تنها و مستقل ورها از علائق و آفتها ومسائل مردم است . راهی که او پیش می نهد فراسوی شرایط و امکانات و جبر های زمانه است . امر هدایت در نزد او مشروط به هیچ امری از امور دوران نیست و فقط منوط به نیاز فرد است . امام اسوه بی نیازی و عزت و آزادگی و هویت انسانی است . او تنها انسان جامعه خویش است که خویش است یعنی خودش است . او انسانی فی الذاته است یعنی ملحق به ذات خویشتن است و لذا خود است و مابقی مردمان در درجات بیخودی قرار دارند و فقط در رابطه با اوست که بخود آمده و متوجه بیخودی خود می شوند . هیچ انسانی نیست که اراده کند از این بیخودی خود نجات یابد و خود را محتاج امام نداند و امامش را نیابد .

پایان